

«آموزش»

«دستاوردها»

«کاستی‌ها و ناکامی‌ها»

نشست، هشتم

سه‌شنبه ۱ اسفند ۱۳۸۵

«رب ادخلنی مطلق صدق و اخرجنی مخرج صدق»

مشترکا از خدا می‌خواهیم به هر فرازی که داخل شدیم، با صدق و صحت داخل شویم و با صدق و صحت خارج شویم؛ از جمله همین جلسه‌ی مشترکی که انشالله با هم پیش رو داریم. با اجازه از دوستان و بزرگتر جلسه، آقای مهندس سبحانی، بحث را آغاز می‌کنیم. فراز تنباکو را کماکان تورق می‌کنیم.

هر بار چارچوب موضوعی را مرور می‌کنیم تا نقطه‌چین و رد را گم نکنیم. فضای بین‌المللی را تقریباً مبسوط بررسی کردیم و فضای داخلی، زمینه‌های بروز حرکت و فراز روایت شد. یکی از دوستان تصریح کردند که روی روایت فراز کم ایستادید و خود واقعه باید بیشتر توضیح داده شود و بعد تحلیل شود. نکته‌ی درستی بود و انشالله از مشروطه این کار را خواهیم کرد.

مطالبات را دیدیم، شعارهای برتراویده از آن مطالبات را، رهبری و شقوق مختلف آن را، نیروی آغازگر، نیروهای دست‌اندرکار، مردم، سازمان، چشم‌انداز و استراتژی، مشی و ایدئولوژی، برد اجتماعی، برد جغرافیایی و جهت‌گیری طبقاتی؛ تا جهت‌گیری طبقاتی آمدیم و قرار امروزمان این بود که دستاوردها، ناکامی‌ها و نقصان‌ها را بررسی کنیم و نهایتاً به جمع‌بندی برسیم. بنده به شخصه هم به لحاظ شخصی و هم دیدگاهی، مشکلات زیادی دارم. یکی از این مشکلات، حجم انبوهی از اطلاعات است که همه را نمی‌شود ادا کرد و جاهایی من به خاطر تسریع در امر و استفاده‌ی حداکثر از فرصت یک مقدار می‌بلعم یا از آن‌ها می‌پریم. حالا که پنج نشست را به تنباکو اختصاص

دادیم، انتها و فرجام آن را با تأنی بیشتری پیش می‌بریم. این جلسه بحث، صرف آموزش می‌شود، دستاوردها و ناکامی‌ها، انتهای جلسه را اختصاص می‌دهیم به جمع‌بندی پایانی و آموزش‌های این فراز. اگر گاهی آهنگ صحبت تند می‌شود، ببخشید. به هر حال بیش از این نمی‌شود با تأنی رفت. اما سعی کردیم این جلسه را دو تکه کنیم و تکه‌ی نهایی را برای جلسه‌ی بعد بگذاریم، تا انشاءالله با هم جدی‌تر پیش برویم.

آموزش

آموزش به این مفهوم که چطور با عنصر آموزش در آن حرکت مواجهه صورت گرفته است. رهبری با آموزش چطور برخورد کرده، نیروهای دست اندرکار با آموزش چطور برخورد کردند و چه آموزشی برای مردم داشته است. با این تاکید ما بحث آموزش را شروع می‌کنیم، یعنی یکی از ابزارهای حرکت به‌طور طبیعی آموزش است. وقتی که می‌گوییم سازمان، استراتژی، ایدئولوژی، شعار و... یکی از [عناصر] هم آموزش است. وقتی مطالبه‌ای اعلام می‌شود یا فراخوانی مبتنی بر مطالبه صورت می‌گیرد، باید نیروی آغازگر، راه‌برنده و رهبر فکری برای آموزش، توجیه و برقراری یک رابطه‌ی مفاهمه‌گونه با توده‌ی آن حرکت، بکند. اگر نه حرکت یا رابطه‌ی بخشنامه‌ای، اداری، بوروکراتیک و تکلیفی می‌شود که بخشی از نیروهای اجتماعی در ایران، تمایل به چنین رابطه‌ای دارند. با این توضیح می‌بینیم، وضعیت آموزش به چه ترتیب بود. آموزش را در پنج محور توضیح می‌دهیم؛

زمینه‌سازی‌های آموزشی

محور اول این است که حرکت تنباکو، زمینه‌سازی‌های آموزشی جدی‌ای داشته است. می‌توانیم بگوییم به عنوان حرکت اول، زمینه‌سازی‌ها ماهیت آموزشی داشته است. یعنی عناصر آگاهی‌بخشی که زمینه‌های ذهنی را فراهم کرده‌اند و با استفاده از شرایط عینی، به افکار و اذهان عمومی تلنگر زده‌اند،

موفق شروع کردند و موفق هم به پایان بردند. به این ترتیب عناصر آگاهی‌بخش را مرور کردیم؛ یکی روزنامه‌ی اختر که در استانبول چاپ می‌شد و کار آموزشی مسئولانه‌ای صورت داد. در شرایطی که در ایران، کسی از محتوای قرارداد و جوهر آن و این که چه فرایندی را طی خواهد کرد و چه آثاری از خود متبادر خواهد کرد [نبود]، اختر کار آگاهی‌بخش کرد، آموزش داد و محتوای قرارداد را شکافت. روشش هم علمی بود، دو تا عکس گرفت، یکی از قرارداد کمپانی رژی با دولت قاجار و یکی هم از قرارداد با عثمانی. شرایط را با هم مقایسه کرد و از مقایسه درآورد که این قرارداد، یک قرارداد به‌غایت استعماری است و از مجرای فساد درون حاکمیت به ایران تحمیل شده است. کار آموزشی کرد و اولین تلنگر آموزشی را به عنوان زمینه‌سازی زد.

اما همان‌طور که مهندس سحابی هم در جلسه‌ی اولیه به آن اشاره کردند، سید جمال استارتر ذهنی بود و به عنوان یک زمینه‌ساز ذهنی، کاملاً آموزشی عمل کرد. برای مستندسازی بحث یک سند وجود دارد که نامه‌ی سید جمال به میرزا محمدحسن شیرازی است قبل از جنبش تنباکو. اگر متن این پنج-شش صفحه نامه را آنالیز کنیم، می‌توانیم به چند محور دست پیدا کنیم. نخست این که ابتدا در یک تحلیل کلان، رابطه‌ی تاریخی موجود بین شرق و غرب را خوب باز می‌کند، ابتدا نمی‌آید سر مساله‌ی تنباکو، [بلکه] یک جهان‌شناسی ارائه می‌کند که کاملاً آموزشی و متدیک است.

توضیحی روی متد هست، الان -به‌خصوص نسل جدید- در شرایطی زندگی می‌کنند که متد، پیشرفت حداکثری خود را کرده و بعد از این هم خواهد کرد. امروزه امکانات اطلاع‌رسانی و ارتباطی هم به‌غایت و به‌حد اشباع رسیده است و هرکس در منزل خود می‌تواند با هر کتابخانه‌ای در جهان ارتباط برقرار کند. ولی این را در نظر بگیریم که در آن زمان، روش هنوز باب نشده بود. روش تبیین، روش توزیع، روش توضیح، روش مفاهمه؛

چنین چیزهایی در کشوری مثل کشور ما باب نشده بود. اما سید جمال از ارتفاعی برخوردار کرد که متنی که از او به جای مانده، در درون خودش روش دارد. یعنی داستان نگفته، روایت نکرده، محاوره‌ای نوشته است. روحانیان آن دوره محاوره‌ای می‌نوشتند، متن‌ها محاوره‌ای بود اما با ادبیات فقهی. اما این متن، متن کارشده‌ای است. به این ترتیب که اول یک جهان‌شناسی دارد، شرق و غرب را توضیح می‌دهد، دیالکتیک روابط شرق و غرب را توضیح می‌دهد که به نسبتی که آن‌ها پیشرفت می‌کنند، ما داریم پسرفت می‌کنیم. این مساله تقریباً در نامه مصرح هست.

وجه دوم که آموزشی تلقی می‌شود، تحلیل اجتماعی است که از شرایط ایران ارائه می‌کند. با درکی که از سفرهای قبلی داشته و شناختی که از ساختار به‌غایت استبدادی قاجارها داشته یک تحلیل اجتماعی ارائه می‌کند. در این تحلیل اجتماعی، نکته‌ای کیفی را باز می‌کند که در حال حاضر کمتر روشنفکرها به آن عنایت می‌کنند. اگر با ادبیات امروز صحبت کنیم عنوان می‌کند که غرب با استعانت به توانایی‌های شگرف خود، الان در سطح جهان یارکشی می‌کند. خطاب به میرزا می‌گوید اگر روحانیون صاحب تفکر نجبندند و از این بزنگاه تاریخی استفاده نکنند، یارکشی اجتماعی در ایران، به نفع غرب صورت می‌گیرد. اگر با مفاهیم امروزی بیان کنیم، بازار مصرفی آمده، ادبیاتی از خارج آمده، آرمانی آمده، حقوقی، قانونی، انسانی، اومانسیمی و... در قدم اول چون در داخل منبع تغذیه‌ای نیست، توده‌های شرق جذب این جریان ورودی می‌شوند. نکته‌ی خیلی کیفی‌ای را خطاب به میرزای شیرازی اشاره می‌کند. الان روشنفکری خودمان که ما هم هم‌خانواده آن‌ها هستیم، کمتر به این مفاهیم می‌پردازند. ۱۲۰-۱۰۰ سال پیش، این تلنگر خیلی کیفی است؛ می‌گوید مراقب باش که دارند یارکشی می‌کنند و جایی می‌رسد که هیچ توده‌ی اعتقادی در ایران باقی نخواهد ماند!

در نکته‌ی سوم هم که نکته‌ای روش‌مند است، تنباکو را تحلیل روشی

می‌کند. به این مفهوم که شرایط کلان اقتصادی ایران را باز می‌کند و ذیل آن تنباکو را بررسی می‌کند. در کمر تحلیل، شرایط اقتصادی ایران را و ارتباط اقتصادی ایران با اقتصاد پیشرفته و مهاجم غرب را باز می‌کند و به میرزا تصریح می‌کند روی میرزا کار آموزشی می‌کند- معادن واگذار شدند، کاروانسراها واگذار شدند، رود کارون که از رگ‌های چهارگانه‌ی اقتصادی ایران است، واگذار شده و کنترل آن به عهده‌ی خارجی است، راه اهواز به تهران که راه ترانزیت جنوب به شمال آن زمان محسوب می‌شده هم همین‌طور. بانک‌ها را توضیح می‌دهد، صنایع سبک مصرفی مثل شمع، صابون و شکر را توضیح می‌دهد و آن وقت در این لگویی که می‌چیند، تنباکو را هم توضیح می‌دهد. ذهن و میدان تحلیل را باز می‌کند و تنباکو را آن‌جا تحلیل می‌کند.

نکته‌ی دیگر در خطاب به میرزا توضیح می‌دهد، جهان تندآهنگ است و چون جهان تندآهنگ است، فرصت‌ها شتابان و فرارند. اگر تو بروز و ظهور اجتماعی پیدا کنی، می‌توانی از این فرصت بزنگاهی استفاده کنی.

نکته‌ی دیگر این است که می‌گوید اگر تو وارد گود شوی و در تنباکو فعال شوی، شرایط پیرامونی ایران هم به نفع توست! گفتیم که تحریک و تهییجش می‌کند و دست روی نقطه‌های حساس مذهبی می‌گذارد و این توضیح را می‌دهد که اگر در تنباکو فعال شوی، شرایط پیرامونی به نفع توست. دست روی تضاد قاجارها با عثمانی می‌گذارد و می‌گوید اگر تو مقابل استبداد مطلقه‌ی ایران موضع بگیری، عثمانی هم از تو حمایت تاریخی خواهد کرد.

در پایان هم روی مکانیزم ایجاد وحدت اجتماعی می‌ایستد. توضیح می‌دهد اگر تو این مسیر را طی کنی، این نقطه‌چین را بزنی و این موضع تاریخی را بگیری، از موضع تاریخی تو پژواکی متصاعد می‌شود که اقشار مختلف مردم را واحد می‌کند. دقیقاً همان اتفاقی که در تنباکو افتاد. تاجر،

روحانی، بازاری، خرده‌فروش و مردم و همه‌ی اقشار آمدند. لذا متن [سید جمال]، متن آموزشی است. به این اعتبار می‌توان گفت در حرکت تنباکو، زمینه‌سازی‌ها دارای بار و وزن مخصوص آموزشی بوده است.

رهبری؛ آموزش گرفت، آموزش عرضه نکرد

حال ببینیم، رهبری چقدر به آموزش بها داده است. رهبری، آموزش گرفت، ولی آموزش نداد. این نکته‌ی مهمی است. رهبری هم فقط شخص میرزای شیرازی نیست، مجموعه‌ای است که حرکت تنباکو را رهبری کردند. همان سازمان‌دهی مطبّق مرجعی که خارج از مرز ایران بود، میرزا، اقطاب محلی و وعاظ که خدمتتان عنوان شد. همه آموزش گرفتند، اما می‌توان گفت که برخورد آموزشی یا نداشتند یا کمتر داشتند. آموزش گرفتند به این مفهوم که عناصر آموزشی روی آن‌ها کارساز واقع شد. درست است که میرزا، مرجع اعلم بود، اما بالاخره از سید [جمال] آموزش گرفت.

اولین مکتوبی که میرزا در روند جنبش اعتراضی تنباکو صادر می‌کند، نامه‌ای است که به ناصرالدین‌شاه می‌نویسد. می‌شود گفت همان مطالبی را که سید در نامه به میرزا نقطه‌چین زده بود، میرزا با ادبیات خودش - ادبیات فقهی سنگین و ثقیل - بیان می‌کند؛ تاکید می‌کند که اجازه‌نامه‌های متعدد، مداخله‌ی اتباع خارجه در امور مملکت را هم می‌آورد، اول می‌گوید، بانک، راه‌آهن و بعد تنباکو. [این] نشان می‌دهد که آموزش را گرفته است در حالی که قبلاً، روحانیت اشراف تحلیلی بر روی ایران نداشت. نیم قرن قبل از تنباکو، قراردادهای کلیدی و مادری واگذار شده بود که [قرارداد] رویتر بزرگ‌ترین آن‌ها بود. بانک‌ها، راه‌آهن، کاروان‌سراها و چیزهایی که در نامه‌ی مستند سید جمال آمده بود، واگذار شده بود اما [روحانیون] هیچ موضع تاریخی‌ای نگرفته بودند. این‌جا روح حاکم بر مکتوب اول میرزا و نامه‌اش نشان می‌دهد که آموزش گرفته است. مکتوبات آشتیانی را هم که نگاه کنیم، دال بر این

است که آموزش گرفته است. آشتیانی هم مانند میرزا متاثر از آموزش‌های سید است. روی بانک و راه‌آهن دست می‌گذارد و می‌گوید شرایط کلان آرام‌آرام به سوی فروپاشی توانایی‌های ملی پیش می‌رود و تنباکو را این‌جا تحلیل می‌کند. پس روحانیت که رهبری حرکت را داشت، آموزش گرفت، ولی آموزش نداد! یعنی نکته‌ای بدیع علاوه بر اختر، منورالفکرهای بیرون از ایران و به خصوص نکاتی که سید جمال عنوان کرده بود، در ادبیات میرزا و اقطاب روحانیت داخل ایران که رهبری عمومی جنبش تنباکو را داشتند، نمی‌بینیم. روحانیت آموزش گرفت اما آموزش کیفی، عرضه نکرد. اما این به این مفهوم نیست که هیچ چیزی نگفته باشد و هیچ انگاره‌ای را از خود به بیرون منتقل نکرده باشد. واردات فکری‌اش قوی است، پیام را گرفت، روی آن مانور داد اما صادرات فکری آن ضعیف است*.

کارتوضیح روحانیتِ دوره؛ شرحِ شرع

نکته‌ی سوم؛ کارتوضیح روحانیتِ دوره، فقط شرح شرع است. یعنی ادبیات را که نگاه کنید، غیر از نکاتی که سید و دیگران تزییق کردند و آن‌ها گرفتند و بازتوزیع کردند، خودشان بیشتر روی تکلیف دست گذاشتند؛ تکلیف شرعی برای حاکمیت و پادشاه و مردم. مستقل از عنصر تکلیف، برخورد تحلیلی نداشتند، یعنی نتوانستند اسلوبی به ادبیات مکتوب و شفاهی خود بدهند. مثلاً این‌که شرایط کلان این‌گونه است، رابطه‌ی بین غرب و شرق این است، شرایط اقتصادی-اجتماعی ایران هم این است، تنباکو هم این است، پس به این خاطر، [قرارداد] تنباکو را متفی کن. آن‌چه که گفتند در حقیقت شرح شرع است. موضعی هم که با قرارداد برخورد کردند، رگه‌های ملی دارد، رگه‌های صنفی منافع طبقه‌ی تاجر و زیرطبقه‌ی آن را دارد، اما بیشتر شرعی است. روحانیت آن دوره شارح شرع است. کار ویژه‌ی توضیحی که انجام می‌دهد، در حقیقت شرع است. نکته‌ی دیگر این‌که،

مخاطب هیچ کدام از نامه‌ها مردم نیستند. یعنی هیچ انگاره‌ی آموزشی برای مردم وجود ندارد. نامه‌ها یا بین خودشان، بین میرزا و آشتیانی است و یا با کامران میرزا نایب‌السلطنه، یا با امین‌السلطان و یا شاه است. این جا مردم مخاطب قرار نگرفتند، به نظر من آموزش مردم، خیلی مد نظر جریان رهبری نبوده است.**

نیروی آغازگر؛ آموزشی‌تر از رهبری

اما به نظر من نیروی آغازگر که تجار باشند کار آموزشی کردند؛ در مواجهه با دولت قرارداد را تحلیل کردند که نامه‌های مکتوبشان هست. مهم‌تر از تحلیل قرارداد، به شرایط کلان حاکم بر اقتصاد ایران [هم] اشاره می‌کنند. به فروپاشی بازارهای ملی، به تسخیر بازار توسط کالاهای خارجی و به مفلوک بودن و مهجور بودن طبقه‌ی تاجر و صنعتگر در ایران اشاره دارند. یک تحلیل نهایی ارائه می‌کنند و در پرتوی تحلیل نهایی، تنباکو را نقد می‌کنند و عوارض اجرای قرارداد تنباکو را توضیح و هشدار می‌دهند و مقایسه‌ای هم با عثمانی می‌کنند. یعنی کار آموزشی نیروی آغازگر به مراتب جدی‌تر از کار آموزشی رهبری است. مردم، گُنه قضیه را از طریق تجار فهمیدند تا از طریق روحانیت. روحانیت فقط دست روی نقطه‌های حساس شرعی گذاشت اما تجار مساله را بازکردند.

مردم؛ آموزش‌های عام ذهنی + آموزش‌های لمسی ضمن حرکت

مردمی که رهبری در قبال آن‌ها خیلی دغدغه‌ی کار آموزشی نداشت، خودشان از دو مجرا آموزش کسب کردند. مثل اکثر ورزشکارها و هنرمندهای ما که کسی به آن‌ها آموزش نداده است و خودشان در فضاها پلکیدند و انگاره‌های ذهنی پیدا کردند، پروسه‌ی لمس و اصطکاک هم به مردم آن موقع یک آموزش تجربی داد. [جنبش] تنباکو در حقیقت این الگو را ارائه می‌دهد. مردم از طریق تجار و از طریق روحانیانی که موضع گرفتند،

آموزش‌های عام ذهنی پیدا کردند. اما در کنار آموزش‌های عام ذهنی، آموزش‌های لمسی ضمن حرکت، خیلی مهم بود. آموزش‌های لمسی ضمن حرکت این بود که حاکمیت و استبداد را از نزدیک لمس کردند. تبعید فال‌اسیری را در شیراز و تمهید تبعید آشتیانی را در تهران دیدند و مقابل آن موضع گرفتند.

زنان به عرصه آمدند. اول بار در ارگ تهران، دیالوگی بین یک مسئول رسمی امنیتی با مردم که در آن موقع زنان بودند، برقرار شد. خیلی مهم است؛ من اسم این‌ها را آموزش‌های لمسی می‌گذارم. کامران‌میرزا وقتی هجوم زن‌ها را می‌بیند که خیلی هم رادیکال برخورد کردند، [وقتی] یکی از مردم برای کامران‌میرزا شمشیر کشید، کامران‌میرزا که انتظار چنین حرکتی را نداشت، خطاب به زنان یک جمله‌ی تاریخی می‌گوید، «همشیره‌ها، فرنگیان را بیرون می‌کنیم، هیچ‌یک از علما را نمی‌گذاریم که بیرون بروند معطوف به تبعید آشتیانی است. خاطرتان جمع باشد، بس است، این همه فریاد و فغان نکنید!» یعنی حاکمیتی که تا الان رابطه‌ی سترگ و سرکوبگرانه و تودهنی‌زن و بوغول و خفه‌کن با مردم داشته، این‌جا به التماس می‌افتد! در اینجا آموزش هست؛ مردم لمس می‌کنند که اگر چند قدم جلو بروند، استبداد چند قدم عقب می‌رود. اگر مطالبه‌ای را بارکنند، در نهایت بار مطالبه بر زمین می‌نشیند. بازیگری‌های امین‌السلطان را در عمل دیدند، کار تشکیلاتی کردند. یک نکته‌ی مهم هم این است که بخشی از مردم و رگه‌ی رادیکال، هم کار مخفی می‌کردند و هم کار علنی. این‌ها همه برایشان آموزش داشت. روزها تظاهرات می‌کردند، شب‌ها شب‌نامه پخش می‌کردند و جلسه می‌گرفتند. این خیلی مهم است. مردم در این پروسه‌ها، در پروسه‌ی لمس و اصطکاک، توانستند آموزش عملی بگیرند.

در تحلیل نهایی، تنباکو زمینه‌های آموزشی جدی و قوی داشت؛ رهبری آموزش گرفت و آموزش را پس‌نزد، این خیلی مهم است؛ روحانیتی که

همیشه فکر می‌کند، آموزگار و مرتفع تاریخی است و دیگران در مقابلش عددی نیستند، برای اولین بار از سید جمال آموزش گرفت. در حقیقت این خودش -چه در سطح مراجع و چه در ذیل مراجع- ارتقا روحانیت بود. آموزش گرفت ولی آموزشی علاوه بر آموزشی که اخذ کرده بود، ارائه نکرد و کارتوضیحش، کارتوضیح شرعی بود.

نیروهای آغازگر، در حد فهم خودشان کار آموزشی کردند. ادبیات تجار که در کتاب‌هایی که [به عنوان منبع در این فراز] معرفی شد، وجود دارد، ادبیات پیشرفته‌ای است. در حد خودشان روش دارند، با زبان مردم صحبت کردند و می‌توان گفت ادبیات آموزشی دارند.

مردم هم آموزش‌های عمومی پیدا کردند، قرارداد چه هست، عوارض قرارداد، جوهره و جان‌مایه و محتوای قرارداد چه هست. ضمن کار در پروسه‌ی لمس و اصطکاک، کار تشکیلاتی را لمس کردند، کار مخفی و علنی را لمس کردند، استبداد را لمس کردند و بازیگری‌ها و سرکوبش را دیدند، عقب‌نشینی قدرت را دیدند، اتحاد تجار و روحانیت را دیدند، تجمیع ظرفیت‌های اجتماعی را دیدند و در عمل آموزش گرفتند.

دستاوردها

بعد از آموزش آرام آرام به گلوگاه بحث می‌رسیم؛ دستاوردها. مثل همه‌ی جنبش‌های دیگر، اگر بخواهیم دستاوردهای این جنبش را هم طبقه‌بندی کنیم، یک سری دستاوردها ایدئولوژیک هستند، یک سری دستاوردها استراتژیک، بخشی از دستاوردها تشکیلاتی، بخشی اجتماعی و بخشی سیاسی هستند که این‌ها را یک به یک توضیح می‌دهیم؛

دستاوردهای ایدئولوژیک

عمل سنن

مهم‌ترین بخش دستاوردها، عمل سنن بود. ما جلسه‌های اول را اختصاص دادیم به بحث فلسفه‌ی تاریخ و سنت‌ها در تاریخ. این جا سنن عمل کرد، به این مفهوم که آگاهی در سطح جامعه ارائه شد، آگاهی منتشر شد، آگاهی مجتمعی و منتشر شده، تلنگر به اذهان زد. تلنگر که به ذهن خورد، ازدواجی صورت گرفت، بین شرایط عینی و شرایط ذهنی، مولود ازدواج رهایی ذهن بود. پس از رهایی ذهن، ظرفیتی متسع شد، پتانسیل تاریخی به وجود آمد و پیرو آن عمل صورت گرفت. این یک سلسله سنت است که در بحث‌های قبلی صحبت شد.

این یک ظرفیت بود. در زنجیره‌ی دیگر، انباشت فکری حداقلی صورت گرفت. چند سی‌سی انباشت، تحصیل شد. این چند سی‌سی انباشت که به پیکره‌ی جامعه تزریق شد، مطالبه به وجود آمد. انباشت‌ها چه بود؟ نامه‌ی سید جمال بود، آگاهی بخشی‌های روزنامه‌ی اختر بود، یک مقدار کار آگاهی‌بخش ملکم‌خان و میرزا آقاخان کرمانی بود، یا «نشریه‌ی قانون» که مال ملکم‌خان در خارج از کشور بود که در آن جا چاپ و در ایران پخش می‌شد. ایده‌هایی انباشته شد، تجاربی انباشته شد و از آن‌ها مطالبه‌ای به وجود آمد و مطالبه،

لامحاله نیروی اجتماعی خاص خودش را به وجود آورد. نیروی اجتماعی پیگیری کرد و خواسته تحقق پیدا کرد. این زنجیره‌ی دوم سنت‌ها بود. زنجیره‌ی سوم؛ استبداد مطلقه‌ای وجود داشت که نم پس نمی‌داد و باجی به هیچ‌کس نمی‌داد، به داخل خودش هم نمی‌داد، چه برسد به مردم و جریان‌های فکری و حتی روحانیت. استبداد مطلقه اهل باج دادن نبود. به مرز مواجهه رسید، عقب عقب رفت، عقب‌نشینی کرد و ترک خورد. این یک زنجیره‌ی سنت بود. استبدادی که همه فکر می‌کردند ترک‌ناپذیر است و از انسجام الماس‌گونه برخوردار است، ترک خاص خود را خورد. همین ترک‌ها به مشروطه کمک کرد که جلوتر می‌بینیم. این یک وجه سنت بود. وجه دیگر سنت این بود که به نسبتی که اراده‌ی اجتماعی جلو بیاید، اراده‌ی مستبده عقب می‌رود. این اتفاق در تنباکو افتاد، یعنی هم استبداد مطلقه عقب رفت و هم استعمار پشتیبان آن. یعنی در تحلیل نهایی در ادبیات دوره هست، خود انگلیسی‌ها مایل به عقب‌نشینی شدند و وقتی شرایط ایران را دیدند، به خصوص زمانی که شایعه‌ی حکم جهاد همه‌گیر شد و مردم در جاهایی به خصوص، شیراز، اصفهان و تهران مسلح شدند. «سالیسبوری»، نخست‌وزیر وقت به علاوه سفیر وقت انگلیس در تهران، همه عقب نشستند. خود کمپانی هم عقب نشست. یک جلسه‌ی تاریخی گذاشته شد که این جلسه را سفیر روس در تهران ترتیب داد. مهمانی شامی ترتیب داد و همه را دعوت کرد، نماینده‌ی کمپانی را هم دعوت کرد. شرایط اجتماعی ایران و رادیکالیسم موجودی که ممکن بود منجر به کن فیکون شدن شرایط شود را توضیح داد. جان‌مایه‌ی توضیحش هم منافع اقتصادی بود. خطاب به نماینده‌ی کمپانی در ایران گفت، تو می‌دانی تجارت یعنی چه؟ تجارت یعنی حیات ما، یعنی حیات غرب صنعتی شده. خود روسیه هم نیمه‌صنعتی بود. در

۱. لرد رابرت سالیسبوری. Robert Salisbury (۱۹۰۳-۱۸۳۰). سیاستمدار محافظه‌کار انگلیسی که سه بار و در جمع به مدت ۱۳ سال به عنوان نخست‌وزیر بریتانیا فعالیت کرد.

حد کشورهای اروپایی نشده بود، اما نیمه‌صنعتی، نیمه‌کشاورزی بود. این‌که او توضیح داد باید عقب برویم، توضیح او را همه قبول کردند، حتی انگلیس‌ها هم که رقیب آن‌ها بودند، قبول کردند.

نهایت این‌که جلو آمدن مردم و اراده‌ی اجتماعی، عقب رفتن استبداد و استعمار آن زمان و امپریالیسم دوره‌های بعد را لامحاله به دنبال داشت. لذا اگر بحث عمل و سنن را به بحث‌های اولیه که خدمت شما بودیم، پیوند بزنیم آن‌جا عنوان شد که حرکت تاریخ جبری نیست؛ نه جبر دترمینیسم تاریخی «مارکس»، نه جبر روح حاکم بر تاریخ «هگل» و نه شبحی که «توین‌بی» ترسیم کرد. [می‌بینیم] خدایی وجود دارد که آن خدا بخشی از اراده‌ی خود را به انسان‌ها تفویض کرده، انسان‌هایی که آمده‌اند تغییر بدهند و پیرامون خود را به هم بزنند. به هم‌زدنی نه مثل گراز که مزرعه‌ای را نابود کند، بلکه شرایط را از وضع موجود به وضع مطلوب تغییر بدهند. این سنت‌ها در تنباکو اتفاق افتاد. یعنی سنت‌ها برای سر طاقچه نیست، سنت‌ها عمل می‌کنند و باید رد آن‌ها را گرفت. الان هم سنت‌ها عمل می‌کنند. این‌که سنت‌ها عمل کرد، به لحاظ ایدئولوژیک دستاوردی بود؛ شرایط که فراهم شود، سنن، زنجیره‌هایش مدام تکان می‌خورند. زنجیره‌ها دو ویژگی دارند، زنجیره‌ی سنن، هم طلایی‌رنگ است، از آن اشعه متصاعد می‌شود و هم صدا می‌دهد؛ صدایش در ذهن پژواک دارد و طلایش در دیدگان. آن پژواک و آن طلایه است که شرایط هر کشور و منطقه‌ای را تغییر می‌دهد. سنن بالنهایه یک طلایه دارد و یک پژواک.

مذهب انگیزاننده

وجه دوم این‌که ثابت شد در ایران، مذهب محرک و انگیزاننده است. رهبری مذهبی بود، تجار که نیروی آغازگر بودند، دست روی حساسیت‌های روحانیت گذاشتند. خود تجار هم فرهنگ مذهبی و صنفی داشتند. مردم مذهبی بودند، شعارها هم مذهبی بود. مذهب سرنگ اصلی شرایط شد.

عرق مذهبی کمک کار منافع ملی

وجه بعدی این است که عرق مذهبی کمک کار منافع ملی شد. الان این طور برخورد می کنند که سنت و تعصب مذهبی دیگر دوره اش گذشته است. ولی اگر ردپایش را در تاریخ ببینید، حتی در همین اصلاحات هم می بینیم - عرق مذهبی به منافع ملی کمک کرد. یعنی حتی کسانی که از زاویه ی شرعی به موضوع وارد شدند، چه تجار متشرع و چه روحانیون و مردم به غایت متشرع، یعنی کسانی که تنها انگیزه شان شرع و نجات شرع از محاصره بود، در عمل برآیندکارشان به نفع منافع ملی تمام شد.

بُرد فتوا

وجه بعدی هم بُرد فتوا است. برد فتوا در حاکمیت بود، در حرم سرا، اقلیت های مذهبی، در لُمین ها و اوباش و مردم عادی و پاک فطرت هم بود. برد فتوا جدی بود. فاکت های متعددی روی برد فتوا وجود دارد. خاطرات امین الدوله^۱ واقعی است؛ (در خاطراتی که معمولاً بعد از واقعه نوشته می شود ممکن است فرصت طلبی و تمایلات ایدئولوژیک و تاریخی باشد، اما کسانی که روزمره برای خودشان خاطرات می نوشتند را می شود تاحدی حاوی امانت تلقی کرد. مثلاً خاطرات «اسدالله عَلم»؛ علم ۱۰ هزار روز خاطرات داشته که به صندوق امانات یکی از بانک های سوئیس سپرده بوده است. وقتی خاطرات را که در سه جلد منتشر شده می خوانی، می بینی که تحت تاثیر شرایط نبوده است. بعد از واقعه نیست که انسان تحت تاثیر شرایط باشد.) امین الدوله فاکت های جدی را عرضه می کند. [خاطرات دیگر از] فورریه، طیب فرانسوی ناصرالدین شاه است. او هم به سنت غربی خودشان که فرانسوی ها اهل ثبت و ضبط هستند، خاطرات روزمره اش را روز به روز تدوین کرده و در حد درک خودش اتفاقاتی را که در تنباکو افتاده، ثبت و ضبط کرده است.

۱. فرمانفرمایان، حافظ. خاطرات سیاسی امین الدوله، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵.

امین الدوله تصریحات ویژه‌ای دارد، [مثلاً] فرنگی‌مآبان هم، یعنی جوانان بی‌مبالات زمان نیز که به فرایض و مستحبات دینی اعتنا و اعتقاد نداشتند، به اهل دین و آیین مقدس تأسی کرده و سیگار و سیگارت نکشیدند، قهوه‌خانه‌ها بسته ماند و دل تریاکیان شکسته؛ فاکت‌های دیگری هم هست که لات و لوط‌ها هم به همین ترتیب بودند. امین الدوله و فورریه تصریح می‌کنند که این لات و لوت‌ها و اراذل و اوباشی که به هیچ‌کس باج نمی‌دادند؛ کاملاً مسخ این فتوا شدند. برد فتوا به لحاظ ایدئولوژیک برد کاملاً موثری بود. بُرد موثر، بردی است که کاملاً تاثیر بگذارد. مثلاً برد نهایی ۳ سه هزار متر است، یعنی در سه هزارمتری اگر به آدم بخورد مثل یک پشه است اما برد موثرش که درون بدن انفجار ایجاد می‌کند، ۴۰۰ متر است. برد موثر فتوا در دوره‌ی خودش بسیار، بسیار زیاد بود.

دستاوردهای استراتژیک؛

فهرست دستاوردهای استراتژیک گسترده‌تر از سایر دستاوردهاست؛

حضور گسترده‌ی توده‌ای

وجه اول این است که [جنبش تنباکو] اولین حضور گسترده‌ی توده‌ای بود. توده، توده‌ی تحت اراده‌ی استبدادِ مطلقه از پستو، از منزل، از صندوق‌خانه بیرون زد. حضور گسترده‌ی توده‌ای دستاورد اول استراتژیک دوران بود. در کلان‌شهرها، خیابان‌ها، معابر، مساجد، میادین و... از توده پر شدند. قبل از این، عرصه‌ی عمومی تحت سیطره‌ی استبدادِ مطلقه‌ی قاجارها، عرصه‌ی تُنک و خالی و کچلی بود. مردم در حوزه‌های حرفه‌ای خودشان فعال بودند و راسته‌ی بازار را می‌رفتند و می‌آمدند. ولی جمعیت در حرکت اعتراضی عرصه را سیاه کرد.

مفهوم‌سازی نو؛ ملت ایران

وجه دوم؛ مفهوم‌سازی نو صورت گرفت. اگر ادبیات روحانیون دوره، حتی

خود میرزا و حاکمیت را ببینیم کلمه‌ی رعیت و رعایا موج می‌زند. خود ناصرالدین‌شاه عوام کل انعام را به کار می‌برد. در ادبیات اولیه‌ی میرزای شیرازی رعیت را داریم که در سیر خودش پیشرفت می‌کند و «ملت» را به کار می‌برد. ادبیات شاه مهم‌تر است. دو نامه‌ی تاریخی دارد که یکی به میرزای آشتیانی است، خیلی [ساده] به آشتیانی می‌نویسد این همه سروصدا را برای چه کرده‌اید؟ مردم را برای چه به صحنه آوردید؟ این حیوانات و عوام کل انعام را برای چه آوردید؟ در یک جلسه‌ی خصوصی خودتان و من، مساله را حل و فصل می‌کردیم، نکته‌ی مهم و استراتژیکی است! حاکمیت مطلقه حضور مردم را نمی‌خواهد، حضور مردم را بر نمی‌تابد؛ در آخر کار به میرزای شیرازی هم می‌گوید چرا مردم را، عوام کل انعام را آوردی؟ همین ناصرالدین‌شاه وقتی که واقعه تمام می‌شود، ادبیاتش را که می‌خوانید، ادبیات به‌غایت جدیدی دارد. ملت را به کار می‌برد و مهم‌تر از آن «جمهور» را به کار می‌برد. واژه‌ای که اصلا در ایران کارایی نداشته است. واژه‌ای بود که از فرانسه آمده بود، به مفهوم آرای آحاد ملت. یعنی این قدر به صحنه آمدن ملت اثر داشت که هیچ‌کس باور نمی‌کرد. فورریه باور نمی‌کند، خاطرات سفیر انگلیس در ایران را هم که بخوانید، [می‌بینید] هیچ‌کدام اصلا باور نمی‌کنند که ملت ایران انسانیت و انگیزه و اراده‌ای را با خودش حمل می‌کرده است اما همه در آخر امر تاکید می‌کنند که در ایران یک هویت حقوقی به اسم ملت شکل گرفته است.

بیرون زدن زنان

وجه دیگر بیرون زدن زنان بود. زنان به‌غایت خانه‌نشین بودند. کلیدواژه‌ی ادبیات روحانیت دوره و ادبیات حاکمیت دوره «ضعیفه» بوده است. ضعیفه یک موجود کاملا درجه‌ی دو بود. جنسی، فکری، اجتماعی و... کاملا درجه‌ی دو بود. کاملا جا افتاده بود که یک موجود کمک‌کار و مکمل مرد است. موجودی است که در جهاتی منافع و سلايق مرد را برطرف می‌کند. زن خانه و مدیر صندوق‌خانه و نه حتی خانه، در نظام پدرسالار. [اما در این دوره] زن

کاملا خودجوش بیرون می‌زند. حریم شاه را محاصره می‌کنند. رادیکالیسم در زنان، در ادبیات و شعارهایشان و در دیالوگی که با کامران‌میرزا برقرار می‌کنند، خیلی جدی است. عملاً حضور زنان باعث می‌شود که تبعید آشتیانی منتفی شود. زن بیرون زد و هویت خودش را هم به تفکر سنتی مذهبی و هم به تفکر سنتی حاکمیت تحمیل کرد***.

اولین بیگانه‌ستیزی پس از شکست تاریخی

دستاورد استراتژیک بعدی اولین بیگانه‌ستیزی جدی بعد از شکست‌های تاریخی است. بعد از شکست فتحعلی‌شاه از روس‌ها که منجر به آن دو قرارداد خفت‌بار تاریخی شد، رمق بیگانه‌ستیزی گرفته شد. ولی تنباکو دوباره باب بیگانه‌ستیزی را باز می‌کند. بیگانه‌ستیزی، بیگانه‌ستیزی حاکمیت یا صرفاً روحانیت نیست. بیگانه‌ستیزی خود مردم است، مردم بیگانه‌ستیز می‌شوند.

سیاسی‌شدن روحانیت

دستاورد بعدی سیاسی‌شدن روحانیت است. شاید اگر از منظر امروز، به‌خصوص دوستان جوان نگاه کنیم، بگوییم ای کاش اساساً این جریان سیاسی نمی‌شد. با نگاه امروزی نباید تاریخ گذشته را تحلیل کرد. سیاسی‌شدن روحانیت یک دستاورد بود. [روحانیت] قطبی بود و این قطب می‌توانست نقطه‌ی تظلم مقابل استبداد مطلقه قرار بگیرد اما تا حالا بروز و ظهوری از خودش نشان نداده بود. به این ترتیب روحانیت سیاسی شد. سیاسی‌شدن روحانیت نقطه عطف مهمی بود^۱. یک جریان مرجع و قدرتمند

۱. بحث را قطع می‌کنم، «آقای پیمان» وارد شدند. همان‌طور که از مهندس سبحانی همیشه اجازه می‌گیرم، از آقای پیمان هم اجازه می‌گیرم. ایشان حافظه‌ی تاریخی و توان تحلیل تاریخی جدی دارند. در «امت» که سلسله مقالات تحلیل تاریخ را می‌نوشتند، ما شاگرد ایشان بودیم. من در جلسه‌ای که آقای مهندس و ایشان هستند، وزنی ندارم. جای من در این جلسه این بالا نیست، معذرت می‌خواهم که امکان قطع بحث وجود ندارد. من از هر دو بزرگوار معذرت می‌خواهم و اجازه مجدد می‌گیرم بحث را ادامه بدهم.

تاریخی به صحنه آمد و توانست یک بالانس بین قدرت مطلقه‌ی استبداد با مردم بی‌دفاع ایجاد کند. مردمی که نه سازمان صنفی داشتند و نه سامان سیاسی. [دست‌آورد] ورود روحانیت به سیاست این بود که تراز و بالانس تاریخی بین قدرت و مردم را تا حدود زیادی رقم زد.

بارقه‌ی اول؛ جایگاه مذهب و نهاد مذهبی

نکته‌ی بعدی در تحلیل دستاوردهای استراتژیک بارقه‌ی اول است. با ادبیات امروز اتود^۱ اول است. اتودی که برای اول بار مذهب نقش استراتژیک ایفا می‌کند و دیگر صرفاً در عرصه‌ی خصوصی و عبادی و احکام نیست. بر روی انگیزه‌ی مذهبی حرکت اجتماعی و حرکت سیاسی سوار می‌شود. نهاد مذهبی هم که مکمل نهاد کلان خود مذهب است، به عنوان روحانیت بروز و ظهور پیدا می‌کند. این اول باری است که نهاد روحانیت بروز و ظهور اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کند و خود مذهب هم جایگاه استراتژیک پیدا می‌کند. یعنی از این به بعد تاریخ اگر کسی بخواهد در ایران کار استراتژیک بکند، ولو اگر مذهبی هم نباشد، نمی‌تواند عنصر مذهب و جایگاه مذهب را به لحاظ استراتژیک نادیده بگیرد. مستشرقینی که تنباکو را تحلیل کردند، یا فورریه، طیب ناصرالدین‌شاه که اشاره شد خاطرات تحلیلی روی تنباکو دارد، یا وزیر مختار انگلیس و روسیه، نخست‌وزیر وقت انگلیس، این‌ها همه تاکید کردند که مذهب در ایران صاحب جایگاه نوینی شده است. مذهب صاحب جایگاهی شده که در حرکت‌های استراتژیک ایران قابل صرف‌نظر کردن نیست. مذهب دیگر صرفاً عنصر شرعی نبود، عنصر استراتژیک شد.

اعلام ظرفیت شهری

وجه بعدی این است که برای اول بار در ایران ظرفیت‌های اجتماعی شهری اعلام می‌شود. جنبش تنباکو جنبشی نبود که به روستا و به شهرهای

درجه‌ی دو و سه برود. در سطح کلان‌شهرها بود؛ تهران، شیراز، اصفهان، تبریز و کرمان و مقداری هم بوشهر. ظرفیت‌های شهری برای اول بار در ایران اعلام شدند. از آن به بعد به‌خصوص جلوتر که می‌آییم، دهه‌های ۵۰-۴۰ میلادی یا ۴۰-۳۰ خودمان، در بحث‌های استراتژیک مساله‌ی شهر و روستا مطرح می‌شود و یکی از پایه‌های تحلیلی است. ظرفیت شهر چقدر است، ظرفیت روستا چقدر است. شهر کی به صحنه می‌آید، روستا کی به شهر می‌پیوندد. بحث شهر و روستا را هم در جنبش‌های چریکی و هم در جنبش‌های مدنی و نسبتاً مسالمت‌آمیز داریم. اینجا برای اول بار به لحاظ استراتژیک مردم شهرنشین ظرفیت‌های اجتماعی و سیاسی خودشان را اعلام می‌کنند. شهر یک پایه استراتژیک در تحلیل جنبش‌ها و آینده‌ی استراتژیک ایران می‌شود.

همگرایی کارساز

وجه بعدی همگرایی کارساز است. مثلثی تشکیل می‌شود که قبلاً هم اشاره شد، مثلثی است که از درونش کارسازی تاریخی بیرون می‌زند و برمی‌تراود. روحانیتی سیاسی می‌شود، تجاری که منافع صنفی خودشان را تعقیب می‌کردند، به منافع صنفی خودشان وزن مخصوص سیاسی می‌دهند و مشکل صنفی خودشان را اجتماعی می‌کنند. اقشار اجتماعی هم ضلع سوم مثلث هستند. همگرایی، همگرایی کارسازی است. هیچ‌کدام به تنهایی نمی‌توانستند مقابل استبداد مطلقه بایستند. روحانیت بدون مردم و بدون تحرک تشکیلاتی و صنفی تجار نمی‌توانست بیاید. تجار هم به همین ترتیب، تجار مقدم بر این‌که به سراغ روحانیون بروند، ابتدا تظلم را نزد خود حاکمیت بردند. نامه‌نگاری‌ها را به ابراهیم میرزا، به ظل‌السلطان و به شاه شروع کردند. در محلات هم به نماینده‌ی حاکمیت در محل که آن موقع «واعظ» خطاب می‌شد، بردند. اول از کانال آنها حرکت کردند و جلو رفتند. آن کانال جواب نداد و با ایشان برخورد تند و آمرانه‌ای کرد. وقتی جواب

نگرفتند، سراغ روحانیت رفتند. پس تجار هم نسبت به روحانیون اعلام نیاز کردند و هر دو نسبت به مردم؛ یعنی بالاخره دو قطبی که باهم به اتحاد تاریخی رسیدند، بدون بدنه‌ی اجتماعی کارشان پیش نمی‌رفت هر دو به مردم رو کردند. روحانیت تکلیفی مردم را به صحنه آورد و تجار هم خودشان توان به صحنه آوردن مردم را نداشتند ولی ذیل روحانیت، به قول دوچرخه‌سوارها، در بادِ روحانیت خوابیدند و در حد خودشان و کار تشکیلاتی‌شان سعی کردند مردم را به صحنه بیاورند. به هر حال دو قطب نسبت به نیروی اجتماعی اعلام نیاز کردند و نیروی اجتماعی هم به آن‌ها پیوست و نهایتاً ما یک همگرایی سه‌ضلعی کارساز را در تنباکو شاهد و ناظر بودیم.

شناخت عینی استبداد

وجه بعدی شناخت عینی از استبداد بود. این شناخت عینی خیلی مهم بود. هرچقدر که قبلاً ملکم‌خان گفته بود، میرزا آقاخان کرمانی گفته بود، سید جمال مَضار و ساختار استبداد مطلقه را توضیح داده بود، تا حرکتی اتفاق نمی‌افتاد که مردم پروسه‌ی لمس و اصطکاک را طی کنند آن شناخت، عینی نمی‌شد. مردم در پروسه‌ی لمس و اصطکاک، همه، شناخت از استبداد را لمس کردند. قبل از آن هم سر زمین لمس کرده بودند؛ در مناسبات زارع با زمین، زارع با کلان‌ملاک، زارع با مباشر و بختک فئودالیسمی که حاکمیت سیاسی در پشتش بود. گزمه و شرطه حاکمیت را هم در مناسبات روزمره‌شان لمس کرده بودند. بی‌دفاعی خودشان را در مقابل اقشار بوغول‌گو سیاسی و اجتماعی لمس کرده بودند اما اینجا یک میدان آموزشی باز شد که استبداد را از نزدیک لمس کنند. خدمتتان توضیح داده شد که سیر تبعید فال اسیری در شیراز تلنگر عینی به مردم زد، سیر تبعید ناموفق آشتیانی در تهران، دیالوگی که با کامران میرزا برقرار کردند، بازی‌گری‌هایی که از امین‌السلطان دیدند، قدم به قدم عقب‌نشینی شاه را که دیدند و... فورریه ترسیم می‌کند

که ناصرالدین شاه زمانی که شایعه‌ی جهاد منتشر شد (شایعه هم شایعه‌ی بی‌پایه‌ای بوده است، جریانی رادیکال به جای روحانیت شایعه حکم جهاد را منتشر کرد و اثربخش هم شد، یعنی نقطه‌ی برجسته‌ی رادیکال حرکت شد)، برای اول بار در لاک افسردگی فرو رفت. این خیلی مهم بود.

ترک در استبداد

اینها شناخت مردم از استبداد بود که یک ناصرالدین شاه ابر قدرت ابد مدت [است]. تلقی فرعون‌ی [وجود] داشت که این‌ها نه می‌میرند و نه قدرتشان ترک پیدا می‌کند. استبداد مطلقه همیشه، در هر دوره، شرایطی فراهم می‌کند که می‌گوید من مرد اول و آخر دوران هستم. این در تنباکو بوده، جلوتر تنباکو بوده، همیشه بوده و هست و خواهد بود. [ولی در تنباکو] این انگاره شکست. یعنی شناخت عینی استبداد منجر به ترک در استبداد شد. فاکت‌های خیلی جدی از باز شدن روی مردم به استبداد مطلقه هست. شب‌نامه‌ها عموماً از دل رگه‌ی رادیکال هر جنبشی و نه رده‌ی کلاسیک، بیرون می‌آید. در شب‌نامه‌هایی که پخش می‌شد، ناصرالدین شاه را سکه‌ی یک پول می‌کنند و به او هشدار می‌دهند که اگر دست از پا خطا کنی، با تو برخورد نظامی و قهرآمیز می‌کنیم. لذا شناخت عینی از استبداد تحصیل شد و مترتب بر آن و متعاقب بر آن در استبداد ایران ترکی به وجود آمد. این ترک آرام آرام باز شد و در مشروطه جواب داد و تبدیل به یک جنبش کلان‌تر و سراسری‌تر اجتماعی شد.

رهایی ذهن و روان اجتماعی

به لحاظ دستاوردهای استراتژیک، وجه بعدی رهایی ذهن و روان اجتماعی بود. یعنی واقعا همه این انگاره را داشتند که با این حاکمیت کاری نمی‌شود کرد و آینده تیره و تار است و نمی‌شود این مجموعه را تکان داد. مجموعه‌ای که صاحب قدرت و شوکت است. ادبیات آن موقع این بود که نمی‌شود کاری‌اش کرد. ولی تنباکو تلنگری به ذهن زد که نه، می‌شود استبداد

را عقب زد و استعمار پشت سرش و حامی‌اش را عقب راند. می‌شود یک قرارداد را لغو کرد. ناصرالدین‌شاه ابتدا در مقابل میرزای شیرازی ایستاد که اساساً ما هیچ کار نمی‌توانیم بکنیم. به زبان ساده تصریح کرد قرارداد را «من» بستم، شاه ایران‌زمین اگر قرارداد را لغو کند، برایش افت تاریخی دارد، هیچ‌کاری نمی‌شود کرد. ولی بالاخره قرارداد در چندمرحله مثل گلوله‌ی برفی آب شد. اول امتیاز داخلی و آخر سر هم کل امتیاز لغو شد. لذا این روندی بود که در درون آن مردم به صحنه آمدند و عرصه از مردم سیاه شد، عرصه‌ای که عریان بود و مردم فقط مورچه‌وار در این عرصه می‌آمدند و می‌رفتند. سروکارشان در بازاری، مسجدی و قهوه‌خانه‌ای بود، اما عرصه سیاه شد. عرصه که سیاه شود دیگر نمی‌شود کاری‌اش کرد. عرصه سیاه شد و نقطه‌چینش زده شد، جنبش سازماندهی پیدا کرد، مطالبه‌ای در درشکه‌ی سازماندهی سوار شد و به جلو آمد و نهایتاً ذهن و روان جامعه‌ی ایران که کاملاً قشر بسته بود و همه تصور می‌کردند که مجموعه حاکم را نمی‌شود هیچ‌کاری کرد به این رسیدند که نه می‌شود کاری کرد. این «می‌شود کاری کرد» بشارت دوران به جامعه‌ی ایران بود.

حفره‌ی پرناشدنی؛ شکاف دولت‌ملت

وجه بعدی حفره‌ی پرناشدنی دوره بود. یعنی یک شکاف عمیقی بین دولت و ملت شکل گرفت. مستنداتی که از وزارت خارجه‌ی انگلیس بعداً بیرون آمد (هر ۳۰ سال یک بار مستنداتشان را بیرون می‌دهند)، پیش‌بینی شده بود که در ایران بعد از اتفاق تنباکو شکاف عمیقی بین مردم و دولت به‌وجود آمده که شکافی پرناشدنی است. این را هم فورریه به عنوان یک عنصر غیرسیاسی فرانسوی تصریح می‌کند و هم انگلیسی‌های سیاسی تصریح می‌کنند، هم روس‌ها تصریح می‌کنند و هم جلوتر خواهیم دید که ایرانیان صاحب‌فکر خارج از کشور یک تحلیل مستند و مکتوب دارند که حاوی نکات استراتژیک جدی است که جلوتر خدمتتان توضیح می‌دهیم. همه تأکید

می‌کنند که حفره پر ناشدنی است. یک مکتوب هم سید جمال بعد از واقعه دارد که خطاب به علمای ایران می‌نویسد که دستاوردها را تحلیل می‌کند. یکی از دستاوردهایی که مورد تحلیل قرار می‌گیرد این است، می‌گوید بعد از تنباکو اتفاق مهمی افتاد، شما بینی استبداد را شکستید و پوزه‌ی استبداد را به خاک مالیدید. این بینی شکستن و این پوزه به خاک مالیده شدن نشانگر این است که استبداد ایران، استبداد فرتوتی شده است. شکافی به استبداد فرتوت افتاده که شما می‌توانید روی این شکاف کار کنید. سید خیلی دید استراتژیکی داشته است، این دره و گپ را دیده و گفته بروید روی این فعال شوید.

زمینه‌سازی تاریخی

دستاورد استراتژیک آخر جنبش تنباکو این بود که خودش یک حرکت تمام‌عیار نبود. قبلاً خدمتتان عرض شد که استراتژی‌اش نقطه‌ای بود و می‌گفت این قرارداد باید لغو شود. وقتی هم که قرارداد لغو شد، مثل کارخانه‌ی شیر که اگر رفته باشید [دیده‌اید]، شیر را می‌برند در جوش ۱۰۰ درجه و یک لحظه می‌برندش زیر صفر تا میکروب‌ها کشته شود. اتفاقی که در تنباکو افتاد این بود که پتانسیل بی‌مهابایی آزاد شد و آخرش رهبری در کارخانه‌ی شیر پاستوریزه بردش و انداختش در دمای زیر صفر و بنا نبود ادامه پیدا کند. نه تجار می‌خواستند ادامه پیدا کند و نه روحانیت داخل ایران و نه رهبری میرزا، هیچ کس انتظار و تمایل نداشت که حرکت ادامه پیدا کند. اما این حرکت زمینه‌ساز حرکت بعدی شد. جلوتر خواهیم دید، همچنان که جنبش ۴۲-۳۹ جنبش کاملی نبود و نقایص تاریخی خاص خودش را داشت اما منجر به اتفاقات دهه‌ی ۵۰-۴۰ و بعد انقلاب شد، تنباکو هم منجر به زمینه‌سازی برای مشروطه شد. بعضی از حرکت‌های تاریخی خودشان الگوی تمام‌عیاری نیستند اما زمینه می‌سازند، بوم‌غلتنان می‌اندازند و برای اتفاق بعدی زمین چمن می‌کنند. می‌شود گفت که تنباکو در حد ظرفیت‌های تاریخی

خودش زمینه‌ساز جنبش مشروطه شد.

دستاوردهای اجتماعی

فهرست دستاوردهای اجتماعی کمتر و مختصرتر از فهرست دستاوردهای استراتژیک است.

شکستن بغض

دستاورد اجتماعی این است که بالاخره آن بغض شکسته شد. یک ابر غیر باروری به لحاظ تاریخی در ایران همیشه بغض وجود داشته است. بالاخره جرقه‌ای می‌خورد و آن ابر می‌بارد. بغض شکسته می‌شود. شکستن بغض در ادبیات شب‌نامه‌ای، در دیالوگ زنان با کامران‌میرزا در میدان ارگ، در حلقه‌ی مسلحی که گرد فال‌اسیری و تا حدودی گرد آقانجفی در اصفهان زده شد؛ اینها همه نشان‌دهنده و جلوه‌ها و نمادهایی از شکسته شدن بغض است. بالاخره این بغض ترکید که خیلی مهم بود.

میدانی برای فرودستان

وجه دیگر میدانی است که برای فرودستان به وجود آمد. در جاهایی زارعین خرده‌پا به جنبش پیوستند، اقشار محروم و فرودست شهری به جنبش پیوستند. میدانی شد برای بروز و ظهور فرودستانی که اساساً جایگاهی در میدان تحت سیطره‌ی استبداد مطلقه‌ی قاجارها نداشتند.

شکستن مفهوم؛ منفعت صنفی

وجه بعدی شکستن یک مفهوم در ایران بود. برای اول بار منفعت صنفی به ادبیات سیاسی-اجتماعی ایران وارد شد. قبل از آن کمتر این اتفاق را داریم که منفعت یک صنف به خطر بیفتد، به خطر افتادن منفعت را تئوریزه کند، رویش ایده سوار کند، نیروهای اجتماعی غیرسیاسی را به عرصه بکشد و سیاسی کند، به منفعت صنفی‌اش دوز و بار و وزن مخصوص اجتماعی بدهد و روی آن جنبشی سوار شود. این منفعت صنفی اتفاق مهمی است که

در ایران برای اول بار افتاد. همچنان که در عرصه‌ی استراتژیک مفهوم ملت و جمهور برای اول بار شکفت و از زبان مستبدترین فرد ایران که ناصرالدین‌شاه بود، بیان شد اینجا مفهومی شکفت که می‌شود گفت شکوفاتر از مفهوم ملت بود. یعنی کاملاً غنچه‌ها باز شد و برای اول بار در ایران روی منفعتِ صنفی یک حرکت اجتماعی-سیاسی گسترده سوار شد.

تجمیع ظرفیت‌ها

وجه بعدی تجمیع ظرفیت‌هاست. قبلاً دیدید و الان هم اشاره کردیم که تجار به لحاظ ذکاوت و شم اقتصادی که داشتند، زودتر از همه مساله را گرفتند. به شاه متوسل شدند جواب نداد، امین‌الضرب وساطت کرد، جواب نداد. ملک‌التجار وساطت کرد، جواب نداد. از حاکمیت جواب نگرفتند، خواستند جواب را از روحانیت بگیرند. روحانیت را به صحنه آوردند، مجموع این‌ها مردم را به صحنه آوردند. تجمیع ظرفیتی برای اول بار صورت گرفت. قبل از آن روحانیت به عنوان قطب فکری-مذهبی و تجار به عنوان قطب صنفی مستقلاً توان جنبش و به صحنه درآوردن مردم را نداشتند. ظرفیتی از پتانسیل مردم، از ظرفیت و برد فتوای روحانیت و از ذکاوت و سازوکار تشکیلاتی تجار تجمیع شد. تجمیع ظرفیت اتفاق مهمی بود که می‌شود دستاورد اجتماعی تنباکو تلقی‌اش کرد.

ظهور عملی نهاد مرجع

وجه بعدی این است که برای اول بار در ایران یک نهاد مرجع غیرحاکمیتی ظهور عملی پیدا کرد. تا قبل از آن، روحانیت نهاد مرجع فکری سنتی بود. مرجع تشرع بود، مرجع صدور حکم و فتوای شرعی بود. ولی اینجا یک نهاد مرجعی در صحنه‌ی اجتماعی ایران به وجود می‌آید که در جای خودش مثبت است. یعنی بالاخره یک موازنه‌ی قوایی در مقابل استبدادی که حاضر نبود هیچ چیزی را در عرصه‌ی حقوقی به مردم عطا کند، [ایجاد شد]. ظهور عملی نهاد مرجع در جای خودش اتفاق مثبتی بود. اگر

بخواییم با نگاه امروزی بررسی کنیم، شاید تصریح شود که ای کاش این نهاد هیچ وقت شکل نمی‌گرفت ولی با نگاه تاریخی اگر نگاه کنیم، اتفاق مثبتی بود.

کارسازی نهادهای عرصه‌ی عمومی

وجه بعدی به لحاظ اجتماعی این بود که نهادهای عرصه‌ی عمومی ایران سازوکار جدی پیدا کردند. مسجد، قهوه‌خانه، میدان، راسته‌ی بازار، طاق ضربی زیرگذر... در حرکت تنباکو محل تجمع شدند. جنبش تنباکو نهاد تشکیلاتی نداشت ولی از عرصه‌ی عمومی حداکثر استفاده‌ی تشکیلاتی به عمل آمد. این حداکثر استفاده‌ی تشکیلاتی را هم روحانیت رهبری‌کننده کرد و هم طبقه استارتر و آغازگر که تاجر بودند. یعنی از بضاعت‌های موجود عرصه‌ی عمومی حداکثر استفاده تشکیلاتی صورت گرفت.

دستاوردهای سیاسی

سیاسی شدن‌ها و گسترش عرصه‌ی سیاست

روند سیاسی شدن‌ها را ما شاهد و ناظر هستیم. یک صنف سیاسی شد، یک صنف مذهبی سیاسی شد و مردم هم سیاسی شدند. یعنی تا قبل از این، عرصه‌ی سیاست در ایران صرفاً مختص نخبگان بود؛ شازده‌ها و سفرا و پیرامون حاکمیت و قدرت. یک صنف سیاسی شد، زیرطبقه‌ی صنف که خرده‌فروش‌ها بودند سیاسی شدند و کار سیاسی و تشکیلاتی کردند. روحانیت سیاسی شد، مردم هم برای اول بار یک میدان بازی سیاسی پیدا کردند. سیاسی شدن‌ها و گسترش عرصه‌ی سیاست به لحاظ سیاسی اتفاق مهمی بود که برای اولین بار اتفاق افتاد.

رخ‌نمونی عنصر اصطکاک

وجه بعدی این بود که عنصر لمس و اصطکاک برای اول بار به وسط آمد. قبلاً اشاره شد که آنچه درباره‌ی استبداد مطلقه در ایران گفته می‌شد،

بیشتر محصول پردازش‌های روشنفکران و منورالفکران دوره به‌خصوص سید جمال بود که با کینه‌ای که نسبت به عنصر استبداد مطلقه داشت، این پردازش تحلیلی را عمیق‌تر می‌کرد؛ استبداد این است، ساختار و ابعادش این است و جان جامعه را می‌گیرد. سید در ادبیاتش تصریح می‌کند که استبداد مطلقه‌ی ناصری رمق و جان ملت ایران را گرفته است. اما این‌ها همه تحلیل‌های از جنس ذهن بود. درست است که با عین هم ارتباط داشت، اما وقتی مردم لمس کردند، [شناخت صورت گرفت]. پروسه‌ی لمس و اصطکاک خیلی مهم است، بدون لمس و اصطکاک نمی‌شود به شناخت عینی نائل آمد. در بحث شناخت هم این هست، مجموعه‌ی دانشمندان فیزیک و فلسفه‌ای که صرفاً خواستند از کانال ذهن جهان را تبیین کنند کمتر موفق بودند، اما آن‌هایی که تا حد امکان پروسه‌های لمس و اصطکاک را در آزمایشگاه علمی یا سیاسی و اجتماعی طی کردند، تبیین جهانشان بسیار واقعی‌تر از تبیین جهان فلاسفه و اندیشمندانی است که در پروسه‌ی زندگی خصوصی و اجتماعی هیچ لمس و اصطکاک‌کی را طی نکردند. بالاخره پوست باید ضخیم بشود، باید چروک شود، باید ترک بخورد و رگ و ریشه داخل خودش پیدا کند. در ایران می‌گویند روحانیت نورانی است، نورانی بودنش به خاطر این است که در پروسه‌ی تولید مشارکت نداشته است، پروسه‌ی لمس و اصطکاک را طی نکرده، این است که دستش سفید می‌ماند. بالاخره دست نیروهای کارگر اجتماعی که روشنفکران مسئول هم بخشی از آن‌ها بودند و می‌توانند باشند، پروسه‌ی لمس و اصطکاک را طی می‌کند و شناختی که تحصیل می‌شود، شناخت واقعی‌تری است. شناخت از استبداد، شناخت از روحانیت، شناخت از حاکمیت قاجار، شناخت از طبقه‌ی آغازگر که صنف تجار توتون و تنباکو بودند، در پروسه اصطکاک رخ نمونی پیدا کرد. اگر پروسه‌ی لمس و اصطکاک نبود، همه به انتشار اطلاعاتیه بسنده می‌کردند، خصلتی که روشنفکران الان هم دارند. فکر می‌کنند با ادبیات زیراکسی جهان

کن فیکون می‌شود. این ویژگی در روحانیت هم هست که بیانیه بدهد؛ تکلیف است این چنین کنید و تکلیف است آن چنان کنید. صرفاً با تکلیف‌خوانی و حرکت بروکراتیک و شب‌نامه و روزنامه صادر کردن که اتفاقی نمی‌افتد. نمی‌گوییم لازم نیست اما کافی هم نیست. [در جنبش تنباکو] میدان و گذری باز شد، مسجدی پر شد، راسته‌بازاری از مردم سیاه شد و... پروسه‌ی لمس و اصطکاک دستاورد سیاسی دوره بود.

سیاسی‌شدن عامل اقتصاد و عنصر صنفی

وجه بعدی این است که تقریباً برای اول بار در تاریخ نزدیک‌دست ایران، عامل اقتصاد تبدیل به یک عنصر سیاسی می‌شود. عامل جنبش، عامل اقتصادی بود. اتفاقی در یکی از حوزه‌های اقتصاد رخ داد. در یکی از زیربخش‌های زراعت و صادرات مبتنی بر آن، اتفاقی افتاد که آن اتفاق تبدیل به یک حرکت سیاسی شد. در ایران این کمتر سابقه داشت. سیاسی‌شدن عنصر اقتصادی و مکمل آن عنصر صنفی که بیشتر توضیح داده شد و الان فرصت نیست بیشتر روی آن مانور دهیم.

بحران‌دار شدن ساختار سیاسی

وجه دیگر این که ساختار سیاسی بحران پیدا کرد، قبل از آن تا به حال بحرانی این‌چنینی پیدا نکرده بود. تحلیل‌گرهای اجتماعی دوران ناصرالدین‌شاه را دوران ثبات در ایران تلقی می‌کنند. یک حاکمیت ۵۰ ساله که مورد تعرض هم قرار نمی‌گیرد. اما در تنباکو این ساختار سیاسی پوسیده‌ی کپک‌زده‌ی کرم‌گذاشته بحران‌دار می‌شود و ترک‌هایش باز می‌شود. بحران را امین‌السلطان درک می‌کند، امین‌الدوله که یک تیپ نسبتاً فکری است، درک می‌کند. بعد از واقعه‌ی تنباکو یک دیالوگ بین امین‌الدوله و ناصرالدین‌شاه وجود دارد که خیلی تاریخی است. امین‌الدوله شاه را خطاب قرار نمی‌دهد ولی مخاطب غیرمستقیمش شخص شاه است. می‌گوید حاکمیت کاری کرد که هیچ منفذ و روزنه‌ای برای مردم باقی نماند. تحلیل

کیفی و تاریخی‌ای دارد، می‌گوید چون منفذی باقی نماند، مردم به روحانیت متوسل شدند. غیرمستقیم خطاب به شاه می‌گوید که تو روحانیت را تبدیل به یک مرجع سیاسی در ایران کردی؛ درک بالایی داشته است. پیگیری دیالوگ‌های درونی که حالا جز مکتوبات و مستندات هم هست، خاطره‌ها، به خصوص دست‌نوشته‌های فورریه و وزیر مختار وقت انگلیس در ایران، نشان می‌دهد که در ساختار سیاسی بحران به وجود آمده است. اشاره کردم که فورریه در خاطراتش می‌آورد این ناصرالدین‌شاهی که همیشه شاداب بود و بخشی از وقتش در حرم بود و بخشی را قدم می‌زد و بخشی هم عیش و نوش و خوردن بود و اوقاتش را این‌طور پر می‌کرد، در بحران تنباکو همیشه افسرده بود. می‌رفت در صاحبقرانیه که آن موقع یک کاخ خالی بود. بحران ناصرالدین‌شاه را خیلی خوب نشان می‌دهد؛ یک جا آرام نمی‌گرفته، می‌رفت سوار درشکه می‌شد و از این قصر به آن قصر، از این جا به آن جا، از ییلاق به قشلاق و آرام و قراری نداشت. مردی که تا آن زمان ۵۰ سال را در ایران بی‌بحران [طی] کرده بود، هر وقت هم بحرانی پیدا می‌شد مثلاً برخوردی که با امیرکبیر کرد، با تصمیم خونین مساله را حل می‌کرد.

پس راندن استبداد-استعمار

نهایتاً پس‌راند استبداد است که قبلاً کامل توضیح داده شد و تکرار مکررات نشود.

دستاوردهای تشکیلاتی

اعلام ظرفیت سازمانی

اما دستاوردهای تشکیلاتی؛ مردم برای اول بار در ایران ظرفیت تشکیلاتی‌شان را اعلام می‌کنند. در همه دوران‌هایی که فکر می‌شود ظرفیت تشکیلاتی وجود ندارد، ظرفیت تشکیلاتی نهفته وجود دارد. عنصری وجود ندارد که آن ظرفیت را تشخیص بدهد و بسیجش کند. الان به نظر می‌رسد

که جامعه ایران جامعه‌ی غیرتشکیلاتی است، این در نگاه اول درست است. اما وقتی مثلاً پدیده گلدکوئست را ببینید، وقتی پدیده تشکیلات مخفی نسل نو را در خانه‌ها و مجموعه‌ها و کوه و تالارها نگاه کنید، می‌بینید که ظرفیت تشکیلاتی جدی وجود دارد. چندوقت پیش در کوه چند تا اتوبوس ایستاده بود که از کرج و شهریار و حصارک بودند، وقتی می‌رفتی بالاتر جمعیت انبوهی بود که گلدکوئستی‌ها بودند. مثل دوران انقلاب که کُپه کُپه روی کوه تشکیل می‌شد، کپه تشکیل شده بود و سرتیم‌ها روی اعضا فعال شده بودند و سرتیم بالاتر هم در ارتفاعی ایستاده بود و سازماندهی می‌کرد. کاملاً سازماندهی کار تشکیلاتی شده بود. در دوره‌ی قاجار هم که همه فکر می‌کردند ظرفیت تشکیلاتی وجود ندارد، به محض این‌که توپ تحول به داخل میدان ایران افتاد، ظرفیت‌های تشکیلاتی بروز و ظهور پیدا کرد. تاجرها، بنکدارها و زیرمجموعه‌ی آنها که خرده‌فروش‌ها بودند، خیلی سریع بازار را سازماندهی کردند. در ادبیات، متعجبانه برخورد شده که مکتوبات بازار و به‌خصوص مکتوبات روحانیت در حداقل زمان ممکن [پخش می‌شد]، پیام میرزا یک صبح تا ظهر در تمام ایران منتشر شد. الان عصر ارتباطات است و اینترنت و اس‌ام‌اس هست، آن موقع که این چیزها وجود نداشته ولی سازوکار تشکیلاتی عمل می‌کند. حتی سازوکار تشکیلاتی لمپن‌ها عمل می‌کند. لوطی‌ها جاهایی میدان‌دار می‌شوند و در رادیکالیزه کردن به سهم خودشان نقش ایفا می‌کنند. ظرفیت‌های تشکیلاتی اعلام موجودیت می‌کنند.

توده‌ی بی‌شکل قابل سازماندهی

وجه بعدی این است که برای اول‌بار اصطلاح جامعه‌شناسی توده‌ی آمورف و بی‌شکل در ایران مطرح می‌شود. توده‌ای می‌آید که ابتدا بی‌شکل و آمورف است اما قابل سازماندهی است. بخشی از این سازماندهی را روحانیت [اجرا] می‌کنند و بخشی را تجار؛ توده‌ی آمورف در ایران وسط می‌آید.

خودانگيختگي تشکيلاتي

وجه بعدي خودانگيختگي تشکيلاتي است يعني تشکيلات روحانيت، بازار، لوطي ها و زنان جلسه‌اي عمل مي‌کند. تشکيلات زنان جلسه‌اي به سهم خودش در مواجهه‌ي زنان با حاکميت و کامران ميرزا نقش ايفا مي‌کند.

ميدان عمل سازمان دستاوردهاي واقعاً موجود

وجه بعدي دستاوردهاي تشکيلاتي اين است که ميدان عمل براي سازمان‌هاي واقعاً موجود پيدا مي‌شود. دو سازمان واقعاً موجود، وجود داشتند که هيچ وقت بروز و ظهور سياسي نداشتند. يکي سازمان واقعاً موجود بازار بوده که گفتيم يک طبقه‌ي مطبّق سه‌گانه بود؛ ملک‌التجار و بعد تجاري مثل امين‌الضرب و ذيل آنها تجار بزرگ و بنکدار و بعد هم خرده‌فروشان بازار عمل مي‌کنند. سازمان روحانيت، مرجع اعلم و مراجع محلي و بعد سازمان وعاظ عمل مي‌کنند. دو سازمان واقعاً موجود بودند که سريع خودشان را پيدا مي‌کنند و سريع با شرايط سازگاري مي‌کنند و ميدان عمل را به خودشان اختصاص مي‌دهند.

سرعت تشکيلاتي نهادهاي سراسري

وجه آخر هم سرعت تشکيلاتي نهادهاي سراسري است. يعني در شرايطي که در ايران تصور عمومي اين بوده که سازوکار تشکيلاتي وجود ندارد اما جنبش بسيار سريع عمل مي‌کند. بسيار سريع کار اطلاع‌رساني را انجام مي‌دهد و بسيار سريع تشکيلاتي مي‌شود. سرعت تحرک تشکيلاتي در جنبش تنباکو مي‌تواند محل پژوهش و تحقيق جدي باشد که از حوصله‌ي بحث ما خارج است.

کاستی‌ها و ناکامی‌ها

وجه آخر کاستی‌ها و ناکامی‌هاست. من سعی می‌کنم [سریع] بحث را جمع کنم.

فقدان نگرش جامع؛ بریدگی ربط جزء و کل

مهم‌ترین مشکل بریدگی رابطه‌ی بین جزء و کل بود. یعنی رهبری این حرکت و نیروی آغازگر عنایتی به کل نداشتند. نیم‌قرن قبل از تنباکو اتفاقاتی در ایران افتاده است، قراردادهای مصادره‌گونه‌ای منعقد شده و اتفاقات مهمی افتاده است [اما] صرفاً نقطه‌ی تنباکو دیده شد. نمی‌توانیم به تجار حَرَجی وارد کنیم، به آن‌ها این انتقاد را می‌توانیم وارد کنیم که چرا به فروپاشی سایر بازارها حساسیت نشان ندادند و [فقط] روی فروپاشی بازار ملی و محلی خودشان حساس شدند ولی بازارهای دیگری هم در ایران از قبل فروپاشیده بود. بازار دید کلان نداشت، عمل کلان هم نداشت. روی یک نقطه ایستاد و آن نقطه هم که حل شد، رفت؛ روحانیت هم به همین ترتیب. مجموعه نیروهای پیش‌برنده، اعم از رهبری و نیروی استارتر و آغازگر نگرش جامعی نداشتند ولی این نگرش جامع را آموزگارهای حرکت داشتند؛ سید داشت، منورالفکرهای بیرون از ایران هم داشتند.

قناعت تاریخی

رها کردن نیروی متراکم

وجه بعدی، قناعت تاریخی بود. یعنی همین که قرارداد لغو شد، مثال همان شیر پاستوریزه است که رهبری از جوش ۱۰۰ درجه‌ی به زیر صفر رساندش، آنجا میکروب کشته می‌شود، اینجا پتانسیل از بین می‌رود. آخرین بیابیه‌ی میرزای شیرازی خیلی تاریخی است؛ در پاراگراف آخرش عنوان

می‌کند ائمه‌ی جماعات که در این دوروزه به مسجد نرفته‌اند. دو روز قبل از لغو قرارداد به‌طور کامل - فوراً به همه اطلاع دهند و به منبر روند و برای «وجود مسعود اعلیٰ حضرت همایونی اجداالله جیش هو و جدالله عیش هو» دعا کنند. یعنی جنبش جوشان، این طور دَمان می‌شود! قناعت تاریخی [یعنی] قرارداد لغو شد، خوب لغو شد [تمام]! در مرحله‌ی بعد از قرارداد، خیلی ظرفیت سرنگونی وجود نداشت، جلوتر رفتن هم خیلی ظرفیتش وجود نداشت، اما حداقل رهبری می‌توانست نیرو فشار این پتانسیل را ببرد روی مساله‌ی غرامت؛ یعنی با آن برد اجتماعی که وقتی در آستانه‌ی تبعید آشتیانی بروز و ظهور پیدا کرد و اصلاً شاه از تبعید صرف‌نظر کرد و کامران میرزا آمد به زن‌ها اعلام کرد تبعیدی در کار نیست و بعد از شکل گرفتن شایعه‌ی حکم جهاد، می‌شد غرامت منتفی شود. خیلی مهم بود در تبریز حول میرزا جواد آقا تبریزی یک حلقه مسلح ۲۰ هزار نفری تشکیل می‌شود. نماینده‌ی ناصرالدین شاه که برای مذاکره با تمهیدات و لطایف الحیلی به شهر می‌رود، این قدر فضا سنگین بوده که وقتی می‌رود پیش میرزا جواد آقا تبریزی مذاکره کند، سلام و علیک و خلعت را تحویل می‌دهد و بیرون می‌آید. اصلاً فضا برای مذاکره و این که دست از خواسته‌هایتان بردارید وجود نداشته است. با این رادیکالیسم آخر سر چه معامله‌ای می‌شود؟ روحانیونی که می‌توانند باز هم مروج باشند بروند دم مسجد دعا کنند برای وجود اقدس همایونی! این یعنی پتانسیل دیگر به صندوق‌خانه برود. اول انقلاب ۵۷ هم یک تلقی بود، یک تلقی خیلی بروکراتیک؛ آقا انقلاب شد حالا همه بروند در ادارات. این [انقلاب] محصول یک حرکت تاریخی بوده است، خونی بوده، چیتگری بوده، اعدامی بوده، شکنجه‌ای بوده، حسینیه‌ای بوده، دم گرم شریعتی بوده و حتی خود خمینی ضدظلمی بوده، یک اتفاقاتی افتاده و یک پتانسیلی ایجاد شده، حالا بیایی بگویی حاکمیت قبلی سرنگون شد، همه بروند کار اداری‌شان را بکنند؛ همه بروند کرکره‌ها را باز کنند. این اتفاق ۸۰-۷۰ سال

قبل از انقلاب ایران در تنباکو هم رخ داد، رهبری با پتانسیل این کار را کرد.

بی‌اعتنایی به ضمانت عدم تکرار

لذا آن نیروی متراکم یک دفعه رها شد. نیروی متراکمی که می‌توانست بخشی از تضمین‌ها را در ایران برقرار کند. مثلاً چه ضمانتی هست که چنین قراردادی دوباره تکرار نشود؟ رهبری و حتی نیروی آغازگر می‌توانستند سازوکاری برای نیروی اجتماعی مردمی تمهید کنند که از این به بعد امکان قرارداد مجدد منتفی شود. ولی دیدیم ۷-۸ سال بعد از تنباکو، «قرارداد دارسی» در ایران بسته شد. کل نفت را آمدند گرفتند ۱۶ سینت و ۵۰ سال ۱۶ سنت می‌دادند. این اتفاق تکرار شد که اشل^۱ آن از تنباکو خیلی بزرگتر بود. نمی‌شود گفت تنباکو یک سرمایه‌ی ملی بود، بخشی از بازار و نیروی کار را در بر می‌گرفت ولی نفت با کل اقتصاد ایران پیوند خورد****.

جمع‌بندی ناظران، فقدان جمع‌بندی حاضران

وجه بعدی که خیلی مهم است، این است که ناظران جنبش تنباکو جمع‌بندی داشتند اما حاضران جمع‌بندی نداشتند. حاضران چه کسانی بودند؟ روحانیت و بازار؛ جمع‌بندی ثبت و نوشته‌شده‌ای [از این دو] وجود ندارد. اما ناظران جمع‌بندی داشتند و به نظرم هم جمع‌بندی‌ها مهم بود. یک جمع‌بندی را سیدجمال دارد که به نظرم کیفی است. قبلاً هم عنوان شد که سیدجمال توان درک بسیار جدی‌ای دارد، زود مساله را درک می‌کند و زود جمع‌بندی می‌کند؛ چه مساله‌ی فکری باشد و چه سیاسی و اجتماعی. وقتی تنباکو را مشاهده کرد - دور از ایران بود- نامه‌ای نوشت به علمای ایران، خطابش صرفاً میرزا نیست و چندتا نکته‌ی کیفی و سرپل استراتژیک را توضیح می‌دهد. خطاب به علما می‌گوید بدانید که یک موازنه‌ای بین حکومت و علما برقرار شده است، یعنی دیگر حکومت، حکومت تَرکتازی

نیست. یک نیرو در مقابلش قرار گرفته است، شما از نیرو شدن خودتان حداکثر استفاده را بکنید. می‌گویند [الان] قطعی شده‌اید. وجه دیگر هشدار می‌دهد که به دورخیز استبداد برای سرکوب مجدد هشیار باشید. وجه بعدی خیلی مهم است؛ روی این دست می‌گذارد که این حاکمیت قاجار نه با ادبیات امروزی، بلکه با ادبیات خودش هم کلمه‌ی توسعه را به کار می‌برد. حاکمیت توسعه‌ای نیست. خیلی حرف کلیدی است [آن‌هم] در آن موقع؛ می‌گویند این حاکمیت، حاکمیت توسعه‌ای نیست و منافع ملی اقتصادی ایران را تعقیب نمی‌کند، با این تعیین تکلیف بکنید و نگذارید قدرت مانور مجددی پیدا کند. یک نکته‌ی دیگر هم هست که طرح شعار سرنگونی می‌دهد. حالا در جمع‌بندی می‌گوییم که ظرفیت سرنگونی قاجارها در آن دوران وجود نداشته است. ولی می‌گویند استبداد را ترک دادید، بینی‌اش را به خاک مالیدید و خون‌دماغش کردید و می‌توانید برش دارید. پشت سرش توضیح مثنی می‌دهد. در آن دوره این خیلی مهم است، تاکید می‌کند و می‌گوید که من نمی‌گویم با سازوکار نظامی ناصرالدین‌شاه را بردارید، با همین توان توده‌ای عمل کنید. یعنی در حقیقت از طریق مثنی نسبتاً مسالمت‌آمیز با جان‌مایه‌ی توده‌ای؛ صحنه‌ی جامعه که سیاه شده، با همین صحنه‌ی سیاه، آرام‌آرام استبداد را به ته ببرید، گلویش را بفشیرید و با او تعیین تکلیف کنید. آخر جمع‌بندی را این‌طور تمام می‌کند، می‌گوید ضربه را زدید، فرصت را فرار نکنید. این خیلی مهم است، در حالی‌که رهبری و آغازگر این کار را کرد، ضربه را زد و بعد گفت آقایان خسته نباشید، همه بروند سرکار خودشان! همه‌ی ظرفیت‌ها را ولو کنید در شرایط، از ایوان تاریخ پایین بریزید و هرکس برود سر کار خودش و تجار هم دوباره به منافع صنفی خودشان برسند. عملاً این اتفاق افتاد.

وقتی می‌گویم ناظران جمع‌بندی دارند، [یعنی] فوریه با این‌که پزشک است و عنصر سیاسی نیست جمع‌بندی دارد. انگلیسی‌ها جمع‌بندی دارند،

روس‌ها جمع‌بندی دارند، حتی خود ناصرالدین‌شاه جمع‌بندی دارد که دفعه‌ی دیگر اشاره می‌کنیم. حرکت را یک مقاومت مدنی بدون آنتاگونیسم تلقی می‌کند. با ادبیات خودش می‌گوید این یک شورش خفیه بود. ناصرالدین‌شاه هم جمع‌بندی دارد اما رهبری و عمل‌کنندگان جمع‌بندی ندارند. یک سند هم مال ایرانیان خارج از کشور است، سندی کیفی است. آن‌ها هم جمع‌بندی می‌کنند و در جمع‌بندی‌ها به چند عنصر کیفی اشاره می‌کنند، جامعه‌ی ایران جلو آمده، با به صحنه آمدن روحانیت صاحب یک قطب و مرجعیت سیاسی شده، تجار دارای ذکاوت تاریخی بودند و مردم توان تشکیلاتی دارند. تحلیل خیلی شسته‌رفته‌ای را ایرانیان خارج از کشور خطاب به علما و فعالان داخل عرضه می‌کنند. ناظران جمع‌بندی دارند، حاضران و عمل‌کنندگان فاقد جمع‌بندی هستند.

رها شدن یک تجربه‌ی موفق صنفی

آخراً امر هم این است که یک تجربه‌ی موفق صنفی رها می‌شود. ما چند تا موج صنفی در ایران داریم. یکی همین تنباکو است که صنف می‌آید و روی منافع صنفی‌اش سازوکار سیاسی می‌سازد. یکی دو دهه بعد، اسلامی‌ها می‌آیند کار صنفی می‌کنند. دوره‌ی بعد، پس از مشروطه است، دوران بعدی هم دوره‌ی ملی‌شدن صنعت نفت و دهه‌ی ۲۰ است. اما چون این تجربه‌ی اول جمع‌بندی نشد، شکل و نهاد و نقب پیدا نکرد، [مدام] تجربه‌ها تکرار می‌شود، سرکوب می‌شود، تکرار می‌شود، سرکوب می‌شود. تا جایی که الان راننده اتوبوس در نوع خودش دارد تجربه‌ی تاجر و بنکدار تنباکو را تکرار می‌کند، معلم هم همین را تکرار می‌کند، استاد دانشگاه هم که استقلال مدیریتی می‌خواهد، همین را تکرار می‌کند. این تجربه‌های صنفی دانه‌ی تسبیح نشد تا در یک نخ برود و جمع‌بندی بشود. آن تجربه‌ی اول خیلی مهم بود که جمع‌بندی بشود. چطور شد که یک‌باره یک جماعت حداقل همه‌ی

تجار که درک نکردند؛ امین‌الضرب و ملک‌التجار سریع گرفتند، در بوشهر یک تاجر محتوای قرارداد را سریع گرفت، ۴-۵ نفر سریع گرفتند. ایده‌شان را منتشر کردند، روحانیت را کشیدند، مردم را کشیدند و نهایتاً یک جنبش اجتماعی راه انداختند. ولی تجربه‌ی موفق صنفی نه توسط صنف آغازگر جمع‌بندی شد و نه توسط دیگران، رها شد و رفت.

پرسش و پاسخ

* یک محور از حرف‌هایتان این بود که روحانیت آموزش دید اما آموزش نداد. به ذهن من می‌رسد که برای آموزش دادن یک بینش لازم است و یک روش. آیا اصولاً نگاهی که روحانیت به مردم دارد و نحوه‌ی نگرش مرجع-مقلدی، با آموزش متدیک می‌تواند هم‌خوان باشد؟ تاکید من بر روی نوع نگاه مرجع-مقلدی و عوام‌الناسی است. این‌که جرقه‌هایی زده شده، نمی‌تواند جوابگو باشد.

نکته‌ای که شما می‌گویید درست است. یعنی در نوع تلقی و انگاره‌ها و متدِ برخورد مهم است که اصلاً اعتقاد به رابطه‌ی آموزشی داشته باشی یا نه! همان‌طور که گفتید نوع نگاه روحانیت به‌خصوص در آن دوره -الان بالاخره هم تجربه بیش از ۱۰۰ سال به آن منتقل شده و هم برخی چیزها بر آنها تحمیل شده و برخی‌ها هم مثل همه نیروها آموزش گرفته است. آموزشی نبوده ولی می‌بینیم چند سال بعد که مشروطه به وجود می‌آید، روحانیونی هم هستند که با مردم رابطه‌ی آموزشی برقرار می‌کنند. مثلاً «آخوند خراسانی» عنصر آموزشی دارد، «نائینی» عنصر آموزشی دارد و می‌آید روی الگوی حکومتی و عناصر جمهوریت کار می‌کند، حقوق ملت را مطرح می‌کند. آنها هم برخاسته از ساخت حوزوی بودند ولی در مشروطه بخشی از روحانیون این ظرفیت را دارند که کار آموزشی بکنند و بخشی از آموزش‌هایی هم که می‌دهند از بخشی از آموزش‌های روشنفکرها و منورالفکرهای دوره کیفی‌تر است و این مهم است. یعنی آخوند خراسانی هم از دل همان حوزه‌ای درآمد که میرزا درآمد، نائینی هم به همین ترتیب. اینجا باید این دقت را داشت که در تنباکو رابطه‌ی آموزشی برقرار نشد ولی در مشروطه این رابطه‌ی آموزشی برقرار شد. در نهضت ملی جاهایی رابطه‌ی «کاشانی» با مردم رابطه‌ی آموزشی شد. در ۳۰ تیر نقش کاشانی نقش آموزشی بود.

آموزش داد که استبداد را می‌توان عقب راند و حرکت در حال از دست رفتن را می‌توان دوباره احیا کرد.

نمونه‌های روز هم هست. مثلاً آقای منتظری هم یک عنصر سنتی حوزه است؛ درس حوزوی خوانده، پیرامون دارد، وجوهات می‌گیرد، شهریه می‌دهد، درس دارد و... اما بالاخره عنصر آموزشی هم در ایشان بوده، حرکتی که سال ۶۷-۶۸ کرد، در نوع خودش حرکت آموزشی بود. آموزش مواجهه با حاکمیت شکل گرفته را داد و نفر تربیت شده هم دارد. همین آقایانی که به عنوان روحانیون نواندیش مطرح هستند مثل آقای «کدیور»، «قابل»، «ایازی»، «متقی»، «کاملان» و... اینها همه در حوزه‌ی آموزشی آقای منتظری بودند که یک فکر اجتماعی نسبی و یک میل به تفقه جدید دارند. یا تپیی مثل «آقای باقی»، طلبه‌ای بوده و آنجا درس خوانده‌است. روحانیون به رغم این که نگاه از بالا دارند، تکلیفی به مسایل نگاه می‌کنند، بکن نکن می‌کنند و مبصرگونه با توده‌ها برخورد می‌کنند؛ بخشی توانسته‌اند رابطه‌ی آموزشی برقرار کنند و کادرسازی هم توانسته‌اند بکنند. کادرسازی که الزاماً کادرسازی روشنفکری و کلاسیک نیست. یک آخوند هم می‌تواند کادرسازی بکند. کما این که جلوتر که برویم، می‌بینیم. مثلاً آقای خمینی هم در حد خودش کادرهایی ساخته است. کادرسازی نه به این مفهوم که قرنطینه‌ای باشد، خانه تیمی‌ای و ۱۲ ساعت مطالعه‌ای باشد. ولی این‌ها در همین درس سطح و خارج خودشان، درس کلام و اصول خودشان، روشی که به نظرشان می‌رسیده و محتوا و اسلوب را انتقال داده‌اند. مثلاً فرض کن یک آقای منتظری‌ای از این پروسه بیرون آمده که از پیرامون آن هم یک آقای کدیوری بیرون آمده است. این‌ها را باید نگاه کرد.

* ضمناً این دید عوام کل انعام در روحانیت هنوز هم به قوت باقی است و نمی‌تواند آموزشی باشد.

آن روحانیتی که شما می‌فرمایید بالاخره همان‌طور ما که مکلا و غیر ملبسیم (از نظر انسان نگاه کنید نه از منظر طبقه و صنف) امکانی برای تحول داریم، آنها هم برای تحول امکان دارند. مهم این است که چقدر توانسته یا خواسته باشند از این امکان استفاده‌ی اجتماعی برای رشد و ارتقای خودشان کنند. من تصور می‌کنم بخشی از الزامات دوران جدید به روحانیت تحمیل شد و بخشی هم ضمن اجرا (الان ۳۰ سال است دارند کار اجرایی می‌کنند) [آموخته شد]. الان با بخشی از کارشناسان نمی‌توانند آن رابطه را برقرار کنند چون به آنها نیاز دارند. با یک کارشناس پولی و مالی که این توان را دارد که مثلا راه‌حل کنترل امواج تورمی را بدهد یا حجم پول را تعیین کند، خیلی نمی‌توانند [رابطه‌ی عوام کل‌انعام داشته باشند]. ممکن است پس ذهن خودشان رابطه‌ی مسلط و تحت سلطه داشته باشند، ولی الزامات دوره‌ی جدید یک مقدار شرایط را به آنها تحمیل کرده‌است. بعضی‌ها هم در سیر خودشان به رابطه‌ی برابر رسیده‌اند. بخشی این توان را داشته‌اند که دیدگاه‌های خودشان را ارتقا بدهند و روش‌های خودشان را تصحیح کند. همان‌طور که با روشنفکرها نمی‌توان به عنوان یک کل تمام‌عیار برخورد کرد و می‌شود آن‌ها را آنالیز کرد، در صنوف مختلف هم همین است. بخشی از روشنفکرها هم هستند که نه تنها مردم بلکه خدا را هم بنده نیستند و کاملاً خودشان را مستغنی می‌بینند، مثل بخشی از روحانیت. یک مکانیکی هست که هیچ چیز به شاگردش منتقل نمی‌کند و شاگرد هم حرف بزند قلم و چکش برایش ول می‌دهد، یکی هم هست که ضمن کار می‌رود آموزش نرم‌افزار هم می‌بیند و مثلا می‌تواند اسکانیاهای جدید را هم که ساختش کامپیوتری است، تعمیر کند. این در همه جا و در هر صنف و قشر و طبقه‌ای هست. بخشی آموزشی هستند و هم می‌توانند آموزش دهند و هم می‌توانند آموزش بگیرند. روحانیت را هم باید این‌طور دید. فرض کنید [به‌طور] شکلی هم که شده، کامپیوتر به حوزه رفته‌است. الان شما نگاه کنید همه

تفسیرها سی‌دی شده‌است و بخشی از این طلبه‌های جوان به نرم‌افزار روی آورده‌اند. یک اتفاقات زیرین هست که باید دید و گرنه اگر روحانیت را هم بخواهیم صرفاً یک باکس تلقی کنیم که در این باکس هیچ عنصر حیاتی و بالنده وجود ندارد، در تحلیل استراتژیک، آدم یک مقدار به خطا می‌رود. فرض کنید عناصری از این‌ها بیرون آمده‌اند که جهان را درک می‌کنند، رابطه‌ی برابر را قبول می‌کنند، دارند روش مند می‌شوند و... چنین موجی در طلبه‌های جوان هست اما چون ما با آن‌ها خیلی ارتباط نداریم و یک دافعگی غلیظ ضد روحانیت در آحاد جامعه به خصوص روشنفکران وجود دارد، این رگه‌ها دیده نمی‌شود. در حالی که همچنان که اقشار دیگر را آنالیز می‌کنیم، باید آن‌ها را هم آنالیز کنیم. من این قدر می‌فهمم.

*** اشاره کردید که سید در مکتوباتش از ملت نام می‌برد و هویتی برای مردم قائل است، متتبعی به نظر می‌رسد که این ملت صرفاً یک خطاب است، چون همان‌جا به میرزای شیرازی تاکید می‌کند که اگر شما حرکت کنید، عوام هم پشت سر شما می‌آیند. این نگاه هم با بیش از برای آموزش نمی‌خواند که باید هویتی برای فرد قائل شد.

سیدجمال صرفاً شفاهی کلمه ملت را به کار نبرده است. نگاه بکنید در اولین سرمقاله‌ی عروۃ الوثقی تاکید می‌کند بر پاک کردن لوح عقول امم (امت‌ها؛ توده را در نظر دارد) از زنگار خرافه؛ [آن‌قدر] روی بیدارسازی مردم تاکید می‌کند که اسمش را «بیدارگر اقالیم قبله» قرار دادند. یعنی در حد توان خودش سعی کرد مردم شرق را بیدار کند. لذا [وقتی] می‌گوید ملت، با خودش یک بار و وزن مخصوص حمل می‌کند، یعنی مردمی که صاحب یک هویت حقوقی شده‌اند و صاحب آگاهی هستند و حقوقی دارند. به نظر من صرفاً شفاهی کلمه ملت را به کار نبرده‌است و در حد خودش سعی کرده یک مایه مفهومی به کلمه ملت بدهد.

*** چه شرایطی به وجود می‌آید که زنان می‌توانند ساختارهای تنگ را بشکنند و به

میدان بیایند؟

در شرایط دگرگونی کسی از کسی مجوز نمی‌خواهد. شرایط به سمت تغییر برود، هر قشر، صنف، جنس، طبقه‌ی اجتماعی و جنسی تمایل خودش را نشان می‌دهد. یعنی شرایط ملتهب می‌شود و به سمت دگرگونی می‌رود (انسان نوعاً تمایل دارد مشارکت داشته باشد در روندی که آغاز شده است) حرکت خانم‌ها را هم باید این‌طور دید؛ نه کسی به آنها مجوز می‌داد و نه آنها از کسی مجوز گرفتند. شرایط که ملتهب شد، مثل همه، آنها هم بیرون آمدند. یعنی شرایط کمک کرد که از منزل بیرون بزنند.

*** از زمانی که قرارداد مساله شد تا وقتی که لغو شد چقدر طول کشید؟ اینها

اصلاً درکی از قرارداد و محتوای آن داشتند یا این‌که اتمسفر و فضایی شد و این اتفاق افتاد؟

اگر این اتفاق واقعاً درونی بود بعدش قرارداد داری بسته نمی‌شد!

کل دوران پیک جنبش تنباکو چند ماه بیشتر نبوده. زمان هرچقدر محدود باشد، آن نیروی پیش‌برنده و حرکت‌دهنده و رهبری‌کننده می‌تواند رابطی آموزشی با بدنه‌ی جنبش برقرار کند و خیلی ربطی به زمان ندارد. فرض کنید جنبش نهضت ملی و حکومت مرحوم دکتر مصدق ۲۷ ماه و ۱۵ روز بیشتر طول نکشید ولی مشحون و سرشار از رابطه‌ی آموزشی بین پیش‌برنده با بدنه‌ی حرکت است. نمی‌توان [محدودیت] زمان را به عنوان عاملی در نظر گرفت [که به دلیل آن] آموزش نمی‌توانسته است منتقل شود. اگر رهبری یا پیش‌برندگان یا حرکت‌دهندگان اعتقاد به آموزش و رابطی متقابل داشته باشند، این کار می‌تواند صورت بگیرد.

فهرست منابع^۱

- اصفهانی کربلایی، شیخ حسن، تاریخ دخانیه. به کوشش رسول جعفریان، چاپ اول، ۱۳۷۷، دفتر نشر الهادی.
- ترابی فارسانی، سهیلا، تجار مشروطیت و دولت مدرن، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۸۴، فصل سوم.
- روزول پالمر، رابرت، تاریخ جهان نو. ابوالقاسم طاهری، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۴، جلد دوم.
- کدی، نیکی. ر.، تحریم تنباکو در ایران. شهرخ قائم مقامی، چاپ اول، ۱۳۵۶، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان. باهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی نشر آگاه و نوین، چاپ چهارم، ۱۳۶۲، جلد اول، صفحات ۶۰-۱۹.

۱. این منابع به عنوان راهنمایی برای مطالعه بیشتر در ابتدای نشست‌های فراز تنباکو توسط هدی صابر ارائه شده است.